

ولی چی؟! گیلی گیلی

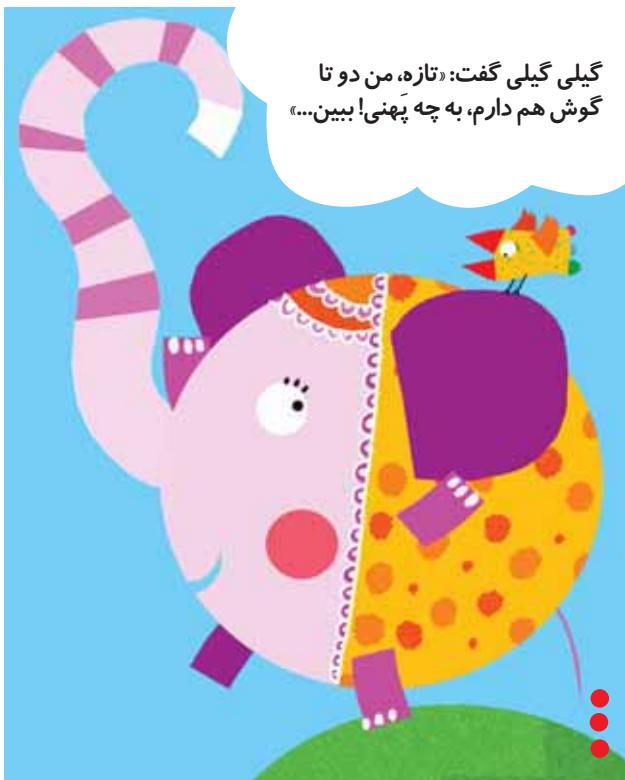
گیلی گیلی گفت: «تازه، من یک خرطوم هم دارم، به چه درازی! ببین...» پرندۀ خرطوم گیلی گیلی را نگاه کرد و گفت: «راست می گویی. خرطومت خیلی دراز است. ولی...»



پرندۀ گفت:
«راست می گویی، ولی... من فقط دو تا بال دارم که با آن می توانم پیرم. ببین...»



گیلی گیلی گفت: «تازه، من دو تا گوش هم دارم، به چه پنهانی! ببین...»

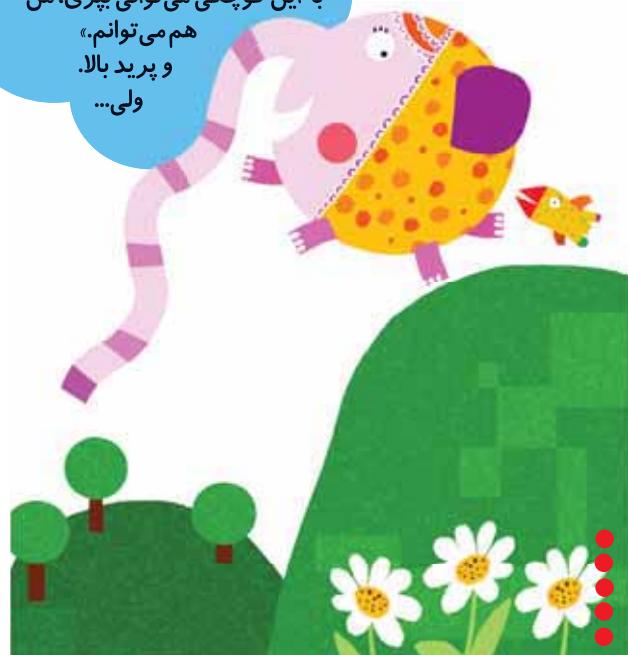


DALAMB! ...

افتاد پایین . قل خورد و قل خورد، رفت تا ته دره
 پرنده‌ی کوچک پرید، آمد کارش و گفت:
 «چی شده؟»



گیلی گیلی داد زد: «خُب، وقتی تو
 به این کوچکی می‌توانی پری، من
 هم می‌توانم.»
 و پرید بالا.
 ولی ...



گیلی گیلی که همه جایش درد
 گرفته بود، گفت: «هیچی... دیدی چه
 خوب پریدم؟ تازه، قل هم خوردم!»
 پرنده گفت: «آره، دیدم چه قشنگ قل
 خوردی، ولی...»
 وجیک جیک خندید. آن قدر خندید که
 نتوانست بگوید ولی چی.

